

ناامنی دغدغه عصر مشروطه و اثر آن بر حاشیه‌ای شدن دموکراسی

حمید احمدی^۱

استاد علوم سیاسی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

صبر به کرمشائی

دانشجوی دکتری علوم سیاسی دانشگاه تربیت مدرس

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۲/۹ - تاریخ تصویب: ۱۳۹۶/۶/۲۱)

چکیده

این مقاله به بررسی موضوع ناامنی در عصر مشروطه می‌پردازد. پرسش اساسی این است که نسبت بین ناامنی و دموکراسی‌خواهی را در دوران مشروطه، چگونه می‌توان تبیین کرد؟ فرضیه اصلی این است که گسترش ناامنی و دغدغه مشروطه‌خواهان برای تأمین امنیت موجب به حاشیه رفتن دموکراسی و اولویت یافتن برقراری امنیت از طریق یک دولت مقتدر شد. اساساً ناامنی در عصر مشروطه نه تنها دموکراسی‌خواهی را در اولویت درجه دو قرار داد، بلکه گاه از فحوای اسناد و دیدگاه برخی چهره‌های سرشناس، مشروطه‌خواهی به‌عنوان راهی برای تقویت مجدد ایران دیده شد. بنابراین آرمان احیای ایران قدرتمند در تلاقی ناامنی‌های عصر قاجار که در دوره مشروطه تشدید شد، موجب شد تا مشروطه‌خواهان به ایده دولت مقتدر به‌عنوان تنها چاره برای رفع خطر بحران فروپاشی بیندیشند. به این سبب بود که گاه مشروطه‌خواهی در نزد برخی از آنان معادل با احیای ایران و دولت مقتدر گرفته شد. از این رو این تحقیق ابتدا به خوانش مفاهیمی از مشروطه از منظر ایده دولت قوی و سپس از طریق گزارش‌های مردمی به سنجش ناامنی و عملکرد حکومت مشروطه از منظر گفتمان دموکراسی پرداخته است. در پایان نیز با بررسی تنوریک دلایل کودتا در تأسیس دولت مقتدر و نیز مؤلفه‌های اصلی دولت در عصر رضاشاه نشان داده شده است که چرا گفتمان دموکراسی که از دوران مشروطه به تدریج به حاشیه رانده شد، در عصر رضاشاه نیز این سیر تدریجی حاشیه رفتن، تعمیق یافت.

واژه‌های کلیدی

به حاشیه رفتن دموکراسی، غلبه ایده دولت قوی، گفتمان دموکراسی، ناامنی.

مقدمه

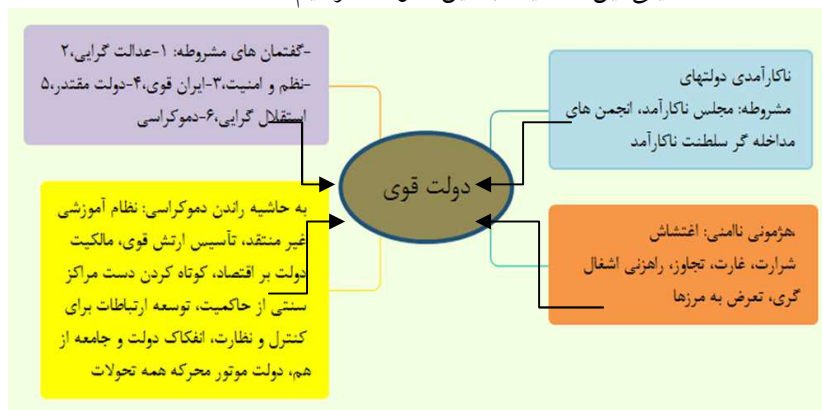
اگرچه اعتقاد بر این است که ناامنی وضعیتی بود که ایران پیش از مشروطه به دلیل ضعف اقتدار دولت‌ها به آن دچار بود، این مقاله به دلیل محدودیت، صرفاً بر ناامنی عصر مشروطه تمرکز کرده است، زیرا این دوره به سبب تغییر در ساختار حکومت و مسئله نبود تمرکز و عدم تثبیت دولت‌های مشروطه به تشدید ناامنی انجامید. در چنین وضعیتی عدالت‌گرایی/امنیت‌گرایی و اقتدارطلبی دولت در برابر ظلم اشرار و اشغالگری اجنبی به تدریج بیشتر مورد استقبال عمومی قرار گرفت و آن بخش از گفت‌وگوهای آرمانی که تحت عنوان گفتمان دموکراسی از آن یاد می‌شود، به فراموشی سپرده شد.

در واقع در این دوره نهادهای سنتی مانند سلطنت و دربار و قشون نظامی و نهادهای نوین مشروطه مانند پارلمان و انجمن‌ها نتوانستند برای کاهش ناامنی به درستی عمل کنند، بلکه گاه خود به دلیل ناتوانی و ناکارآمدی به این ناامنی‌ها دامن زدند. نتیجه این وضع ظهور بحران غالب ناامنی در این دوره بود که موجب شد گفتمان‌های ملی عصر مشروطه تحت الشعاع قرار گیرند. در واقع چنانکه استفانی کرونین گفته است، در جنبش مشروطه دو سنت اقتدارگرایی و دموکراسی وجود داشت، اما فضای ناامنی عصر مشروطه به سنت اقتدارگرایی مجال بیشتری از دموکراسی‌خواهی داد. به این سبب مؤلفه‌های گفتمان دولت مقتدر با فضای ناامن آن دوره همخوانی بیشتری داشت. در واقع اقتدارگرایی برای مشکلات جامعه عصر مشروطه پاسخی واقعی بود. گفتمان دولت مقتدر که در سنت اقتدارگرایی عصر مشروطه ریشه داشت، چنان غلبه پیدا کرد که در دوران رضاشاه همچنان تقویت دولت فی‌نفسه هدف شد. به طوری که تمامی اقدامات و اهداف نخست و بعدی در مسیر هژمونی دولت هدایت شد. در نتیجه حاشیه رفتن دموکراسی که از دوران مشروطه سیر صعودی داشت، در عصر رضاشاه به طور چشمگیری به فراموشی سپرده شد.

نتایج مطالعات تاریخ مشروطه نشان می‌دهد اساساً مشروطه‌نویسان در خصوص جنبش مذکور از سه جنبه به موضوع نگریسته‌اند که شامل دلایل و اهداف وقوع جنبش مشروطه، پیامدها و آثار مشروطه با مفروضه شکست مشروطه و اساساً بررسی توصیفی ساختار و نقش بازیگران داخلی و خارجی و گفت‌وگوهای مشروطیت در جنبش مذکور است. اگرچه تمامی این آثار پژوهشی پشتوانه اصلی آثار جدیدند، از این نظر که چشم‌انداز روشنی برای فهم موضوع به پژوهشگر می‌دهند، اما ویژگی مشترک تمامی آنان این است که در بررسی مشروطه همواره نگرشی عام‌نگر و لجام‌گسیخته داشته‌اند و فرصت بازبینی مشروطه از ساحت ویژه ناامنی، گفتمان دولت مقتدر و دموکراسی براساس استنادات تاریخی و در پیوند با هم کمتر مورد توجه قرار گرفته است. این مقاله سعی دارد اولاً ناامنی را در حوزه اسناد تاریخی از نظر

صحت و سقم، پالایش تاریخی کند، ثانیاً به بررسی و اثبات این مفروضه غیرتاریخی بپردازد که ایده دولت مقتدر امری تصادفی نبود. بلکه ایده دولت مقتدر ریشه‌های عمیق‌تری در سنت مشروطه خواهی داشت و بر اصالت وجودی این ایده اذعان نماید.

از نظر چارچوب مفهومی از آنجا که مقاله براساس مطالعات اسنادی و به شیوه استقرایی با کمک تحلیل کمی و تفسیری انجام گرفته، از تئوری‌پردازی و تکیه بر چارچوب نظری اجتناب شده و براساس تلقی رایج از این مفهوم سعی شده است براساس شاخص‌هایی به تبیین مفاهیم نامنی و دموکراسی پرداخته شود. بر این اساس برای مفهوم نامنی شاخص‌های اغتشاش/ غارت و چپاول/ قتل/ شرارت و نامنی و برای مفهوم دموکراسی شاخص‌های آزادی/ قانون اساسی/ احزاب/ آزادی بیان در نظر گرفته شده است. بخش عمده تحلیل این شاخص‌ها بر روی مفهوم ضعف اقتدار دولت استوار شده است. در تأیید چارچوب نظری این مقاله به گزاره بوزان قناعت می‌شود که می‌نویسد: «تا وقتی وضع داخلی دولت مشوش باشد امنیتی وجود نخواهد داشت» (بوزان، ۱۳۸۶: ۱۲۶). در واقع بوزان در کاهش یا افزایش فضای نامنی به نقش دولت‌های قوی و ضعیف اشاره دارد تا نشان داد دغدغه نامنی تحت تأثیر ضعف اقتدار دولت در دوران مشروطه به نقطه بحران رسیده است. سعی شده است بر پایه مطالعات موردی اسنادی و با چینه‌رندی شواهد تاریخی، به ترسیم توپولوژیک فضاهای تاریخی عصر مشروطه کمک شود تا نشان داده شود چرا و چگونه بین سه نقطه گفتمان دولت مقتدر / جنبش مشروطه / حاشیه رفتن دموکراسی از یک سو و هژمونی نامنی از سوی دیگر پیوند برقرار است. مدل تحلیلی این وضعیت به این صورت ترسیم شده است:



۱. مخدوش شدن رابطه میان مشروطه و دموکراسی خواهی در فرایند نامنی

اعتقاد بر این است مفاهیمی مانند کاهش ظلم/ عدالت‌خواهی و رهایی از شرارت و نامنی، مهم‌ترین تقاضاهایی بود که در گزارش‌ها منعکس می‌شد. در واقع همه در پی خلاصی از وضع

فلاکت‌باری بودند که ایران عصر قاجار اغلب و عصر مشروطه به‌خصوص به آن دچار شده بود. بنابراین استخراج راه‌حل انتزاعی دموکراسی از مشروطه‌خواهی ایرانیان به‌جای سامان دادن امور با کمک دولت مقتدر برداشتی غیرتاریخی است. برای اثبات این فرضیه سعی شده است با تکیه بر گفت‌وگوها و دیدگاه‌ها به واکاوی این موضوع پرداخته شود. نویسندهٔ رسائل مشروطیت که به بررسی دیدگاه موافقان و مخالفان مشروطه پرداخته است، به نکاتی اشاره می‌کند که می‌توان از لابه‌لای آن، نگرانی مشترک از هر دو سو را کشف کرد. معنای این سخن انکار اصل سنت دموکراسی‌خواهی در مشروطه نیست. بلکه هدف آن است تا ریشهٔ گفتمان دولت مقتدر به‌عنوان شاه‌رگ حیاتی نجات ایران از بحران و احیای ایران قدرتمند را در هر دو طیف نشان داد.

نویسنده دربارهٔ شیخ فضل‌الله نوری آورده است که ایشان بعد از شنیدن نظرهای طرفداران مشروطه در خصوص فواید مشروطه از جمله محدود کردن کارهای دولتی و ملتی که به‌نظر می‌رسد ناظر بر شرایط بحرانی کشور بود، چنین گفته است که تمامی فوایدی که برای مشروطه برشمرده شده همه به‌جای خود درست است و کسی را با آن حرفی نیست (زرگری‌نژاد، ۱۳۸۷، ج ۲: ۳۱-۳۰). در واقع شیخ فضل‌الله نوری با تغییراتی که از ناحیهٔ مشروطه به سروسامان دادن به اوضاع نابسامان کشور منجر می‌شده، مخالفتی نداشته است. به‌عبارت دیگر، سروسامان دادن به امور همراستا با تقویت گفتمانی قرار می‌گرفت که از آن به‌عنوان ایدهٔ دولت مقتدر یاد شد. در همین زمینه است که زرگری‌نژاد به نقل از تذکرهٔ العاقل به نکات دیگری اشاره می‌کند که با صراحت بیشتری ریشه‌های ایدهٔ دولت مقتدر را واکاوی می‌کند. در رسالهٔ مذکور موانع عمدهٔ مشروطه را سه مورد ذکر می‌کند: کثرت مذاهب مختلف / کمیت عدهٔ جندیه و کثرت بلاد بادیه. در واقع همهٔ موانع به وجود دولتی قدرتمند نیاز داشت تا بتواند پیرامون را تحت کنترل درآورد و در برابر پراکندگی مذاهب و فرهنگ‌ها به حفظ انسجام ملی و نظم از طریق اعمال حاکمیت اقدام کند و در صورت اختلال در دولت مرکزی از نیروی مشروع زور در برابر اخلاص‌گران بهره‌گیرد. وقتی چنین مرکزی برای اعمال ارادهٔ مرکز بر پیرامون وجود نداشته باشد، مشروطه‌خواهی به معنای دموکراسی چگونه قابل پیاده شدن خواهد بود؟. بنابراین همین موانع سه‌گانهٔ سلبی و ایجابی، بخش عمده‌ای از همان مؤلفه‌های گفتمان دولت مقتدر است. در واقع مشروطه‌خواهان می‌دانستند اگر مشروطه را معادل دموکراسی هم بگیرند، مقدمهٔ تحقق آن تأسیس دولت مقتدر است. به‌عبارت دیگر، لازمهٔ تحقق وجوه انتزاعی مشروطه تحقق ایدهٔ دولت مقتدر بود. ناتوانی دولت‌ها به تجاوز ایلات و اشرار و خودسری انجمن‌ها و اشغالگری نیروهای خارجی منجر شد. زرگری‌نژاد نیز در رسالهٔ سؤال و جواب با ذکر فواید

مجلس به نقل از نویسنده^۱ آن در برابر مخالفان مشروطه چنین می‌گوید: مجلس که عینی‌ترین دستاورد مشروطه‌خواهی بود، به‌عنوان نهادی دیده شده است که قرار بود آلت‌رناتیو و وظایف اولیه مسکوت‌مانده دولت مرکزی باشد که عملاً وجود خارجی نداشت. وی در مورد تصور خیال‌پردازانه خود در مورد قدرت مجلس چنین نوشته است: به خدا قسم می‌توان به قوت مجلس رفع تعدی کرد، جان و مال تجار را تأمین کرد و حتی از زحمات بیگانگان در امان ماند (زرگری‌نژاد، ۱۳۸۷، ج ۲: ۵۵۷-۵۵۶). در واقع مجلس در اینجا نه به‌عنوان نماد دموکراسی خواهی، بلکه نهادی دانسته شده که برای آن وظایفی تعریف شده است تا کشور را از شرایط بحرانی نامنی خارج سازد.

یکی از شیواترین نوشته‌ها در خصوص معنا و مفهوم مشروطیت، انتقادات اجتماعی میرزاملکم‌خان است تا ملاحظه کرد در ایران پیش از مشروطه چه گذشته و چرا مشروطه کلید حل این اوضاع نابسامان بوده است. تندترین انتقاد وی مقاله‌ای با عنوان «مذهب دیوانیان» است. در واقع مذهب دیوانیان مذهب و مسلک دولتی است که مسئول این بحران شناخته می‌شود؛ بحران دولتی که در عصر مشروطه به اوج ضعف رسیده بود. اگرچه انتقادات ملکم‌خان می‌تواند بخشی از هدف دموکراسی خواهی وی باشد، نشانه‌های ذکرشده در این انتقادات معطوف به دولتی بیمار است که عملاً روزهای احتضار خود را می‌گذراند. ملکم در خصوص این بیمار در حال احتضار می‌نویسد: خداوند عالم اهل ایران را برای چه آفریده، از برای اینکه به چند نفر الواط خوش بگذرد، اسم مبارک این الواط چیست؟ اولیای دولت علیه ایران. از برای پیشرفت باید صاحب چه فضایی باشند؟ اینکه از هیچ رسوایی خجالت نکشند و دشمن معرفت و مروج قرمساقی باشند، بنابراین نظم و قانون و عدالت چون برای این وضع سم است، لذا منادیان آن واجب‌القتل‌اند و اجر چنین خدماتی هم حق سواری بر سلطنت ایران است (آدمیت، ۱۳۹۴: ۱۲۷-۱۲۵).

با توجه به این نگرش آسیب‌شناسانه، ملکم در خصوص ساختار و کارکرد سلطنت و دولت در ایران در نامه‌ای به سپهسالار بر الزاماتی انگشت گذاشت که از آن به‌عنوان دولت مقتدر یاد می‌شود. وی می‌نویسد: چیزی که در ایران لازم داریم این کارخانه‌های انسانی است: مثل کارخانه مالیات، کارخانه لشکر، علم و عدالت، نظم، امنیت و انتظام (آدمیت، ۱۳۹۴: ۸۷-۸۶). همین جا باید این سؤال را طرح کرد که چرا ملکم از آزادی بیان و احزاب یادی نکرد. در واقع این دولت بود که باید به اعاده نظم و امنیت/ عدالت می‌پرداخت. درحالی‌که دموکراسی یک نگرش بود، اما دولت موتور محرک همه تحولات بود. بنابراین احتمالاً بازیگران آن دوره

۱. حاج سید نصرالله تقوی.

می‌دانستند باید در پی تحقق کدام گفتمان برای حل مسئله امنیت بود. در واقع ملکم که یکی از نظریه‌پردازان مشروطه به معنای دموکراسی خواهی بود، خود بیش از همه بر ضرورت تأسیس دولت مقتدر تأکید داشت.

در همین زمینه اندیشه ملی‌گرایی در مطبوعات و ادبیات عصر مشروطه گسترش یافت؛ ادبیاتی که با واژه‌های وطن‌پرستی و استقلال‌طلبی همراه بود. در جریده اخوت تبریز شعری از یکی از ادبای معاصر^۱ نقل می‌کند که مضمونی نوستالژیک در احیای ایران قدرتمند و تحریک به قیام ضد وضع تحقیرآمیز دوران قاجار و مشروطه دارد: مائیم که از پادشاهان باج گرفتیم دیهیم و سریر از گهر و عاج گرفتیم... اموال و ذخایرشان تاراج گرفتیم... (اخوت تبریز، ۱۳۲۴، ش ۲: ۲). در واقع گفتمان ایران مقتدر در عصر مشروطه گفتمانی نبود که بدون اصالت وجودی در عصر رضاشاه شکل گرفته باشد.

اما گروه‌هایی که نام آنها از نظر دموکراسی‌خواهی محل تردید است، انجمن‌های عصر مشروطه است. بررسی مرامنامه برخی از آنان نشان می‌دهد، فضای فکری حاکم بر عصر مشروطه فضای التهاب‌آمیزی بود. بررسی عملکرد برخی از این انجمن‌ها هم نشان می‌دهد در نبود دولت مرکزی، مأموریت برخی انجمن‌ها تأمین امنیت و رسیدگی به تظلماتی بود که از ناحیه اشراک صورت می‌گرفت. بنابراین گاه خود این انجمن‌ها دولتی کوچک محسوب می‌شدند. گاهی عملکرد آنان هیچ‌گونه قرابتی با شیوه احزاب نداشت. چنانکه لمبتون می‌نویسد، ایران از روزگار باستان مهد انواع انجمن‌های سرّی بوده است (شیرالی، ۱۳۸۴: ۳۱). بنابراین در دوران مشروطه رشد قارچ‌گونه آنها نه ناشی از دموکراسی‌خواهی بلکه برعکس نشانه گسترش تزلزل انسجام اجتماعی بود. بررسی مرامنامه برخی نشان می‌دهد اولویت آنها حفاظت از جان و مال افراد، از متمول تا بی‌پناه، بود. برای مثال انجمن ملی در مرامنامه خود سوگند یاد کرده بود برای عدالت و سرنگونی دستگاه ظلم بکوشد (شیرالی، ۱۳۸۴: ۸۳). اما موضوع جالب در ماهیت اعضای انجمن‌ها این بود که بیشتر آنها از خاستگاه‌های متفاوت طبقاتی از جمله تاجر و کارمند دولتی و حتی اقلیت‌ها برخاسته بودند (شیرالی، ۱۳۸۴: ۸۵).

تنوع طبقاتی و تعدد انجمن‌ها احتمالاً می‌تواند نشانه وجود ناامنی گسترده‌ای باشد که گروه‌های مختلف را با وجود تضاد منافع حول حداقل‌ها دور هم گرد آورده بوده است. برخی انجمن‌ها نیز که قدرت نفوذ بالایی داشتند، به شیوه‌ای حتی ضددموکراتیک در برابر حکومت مرکزی عمل می‌کردند. گویا هژمونی ناامنی همه از جمله انجمن‌ها را وادار کرده بود از زور در برابر زور و قدرت در برابر قدرت بهره‌گیرند تا از روش دموکراتیک استفاده کنند. نمونه آن

۱. شعر از ادیب‌الممالک فراهانی است.

انجمن ایالتی اصفهان است که رئیس آن در برابر حکومت محلی اصفهان به‌عنوان فردی ذی‌نفوذ عمل می‌کرد. همان‌گونه که گفته شد، انجمن‌ها مرجع شکایات بودند، بنابراین گاه در امور عدلیه مداخله هم می‌کردند. چنانچه در گزارشی به نقل از روزنامه *حبل‌المتین* آمده است که در شهر انزلی داروغه و همراهانش را به‌علت برخی لغزش‌های اخلاقی بازداشت و کشان‌کشان به انجمن آوردند (خارابی، ۱۳۸۵: ۹۷). در مورد انجمن‌ها بحثی تحت عنوان سوءاستفاده‌های مالی توسط سران آنها هم طرح شده است. عین‌السلطنه در یادداشت‌های خود اساساً انگیزه پیدایش شمار فراوان انجمن‌ها را منفعت شخصی خوانده است (خارابی، ۱۳۸۶: ۲۸۶). مجموعه این ویژگی‌ها و عملکرد انجمن‌ها موجب شد تا گروه‌های بالادست از همان آغاز جنبش به‌شدت هراسناک‌شده، خود را در تنگنا احساس کردند. در چنین اوضاع و احوالی این امر موجب شد تا گروه‌های اجتماعی متمول برای درآمان ماندن به انجمن‌ها رشوه‌هایی پرداخت کنند (خارابی، ۱۳۸۶: ۲۸۷-۲۸۶). عین‌السلطنه درباره ناتوانی پلیس کشور که نماد ضعف اقتدار دولت مرکزی یا نبود قدرت دولت بود، می‌نویسد، هر جا پلیس به یک نفر بگوید کنار برو، تو سر پلیس بلکه حاکم تهران می‌زندی. مگر پلیس جرأت دارد بلند حرف بزنی. (خارابی، ۱۳۸۶: ۲۸۶). ناکارآمدی دستگاه امنیتی چنان بود که در گزارشی اعلام شد، هرگاه تا چند روز بعد پول به اداره نظمی نرسد، ناگزیر به تعطیل آن خواهند شد. وزارتخانه‌ها نیز همین‌طور بودند. دولت از نظر میزان عایدات و مخارج دچار عدم تعادل فاحش بود (ترابی‌فارسانی، ۱۳۸۴: ۲۸۸-۲۸۶). در واقع دخالت طبیعی انجمن‌ها در عرصه اجتماعی و امنیتی که به پیچیده کردن بحران می‌افزود، هم نشانه ضعف و هم غیبت دولت بود. در چنین شرایطی ایده دولت مقتدر به‌عنوان گفتمانی مطلوب برای حل همه مشکلات، به افکار عمومی در سال‌های بعد شکل داد.

یکی از مفاهیم رایج مشروطه واژه آزادی بود. با بررسی برخی آثار مشروطه سعی می‌شود تلقی آنان از این واژه از نظر نزدیکی به گفتمان دموکراسی روشن شود. واژه‌ای که به‌نظر می‌رسد بی‌هیچ تردیدی ترویج آن اساس ادعای مشروطه‌خواهان در دموکراسی‌خواهی بود، اما آنگاه که به مقصود مشروطه‌خواهان در معنای آن دقت می‌شود، کمتر معنای دموکراسی از آن فهمیده می‌شود. طالبوف در معنای آزادی می‌نویسد، معنی این کلمه نوظهور را نمی‌فهمم یعنی چه؟ مگر ما غلام زرخرید بودیم مگر ما محبوس و مقید بودیم [آیا] آزادی این است هر کس هر فضولی بکند قطاع الطریق بزند و افترا بنویسد... (طالبوف، ۱۳۵۷: ۸۸-۸۷). طالبوف به‌عنوان روشنفکری میانه‌رو و ناظر تاریخی با توجه به بحران نامنی کشور، معنای آزادی را به چالش کشید.

آخوندزاده که تندروترین مشروطه‌خواه به معنای دموکراتیک آن بود، نیز خود به این دغدغه همگانی واقف بود و البته از همان منظر گفتمان دموکراسی سعی کرد به وجود بحران

نامنی و ضرورت حل آن از طریق دولت مقتدر پاسخ دهد. او می‌نویسد، ملت اروپا وقتی فواید اتفاق را فهمید، به ظالم گفت از بساط سلطنت و حکومت گم شو، آیا ملت شما نیز قادر است به ظالم بگوید از بساط سلطنت و حکومت گم شود (آخوندزاده، ۱۳۵۷: ۳۴-۳۳). آخوندزاده در جای دیگری بر ضعف‌هایی دست گذاشته که اساس آنها را در یک کلمه می‌توان خلاصه کرد و آن بحران فروپاشی است. در واقع او هم به نجات ایران می‌اندیشید و این نگرانی در گزاره‌های زیر قابل مشاهده است: سی سال جهد کردند که گمرک را صدی دو، صدی سه کنند ممکن نشد، ابداً در فکر وطن نیستیم. اهالی اروپا در این مدت دندان‌های ما را شمرده مداخل از ما برده‌اند (اتحادیه، ۱۳۶۳: ۲۵۱-۲۵۰). در واقع وی نیز به نابسامانی کشور، خرابی اوضاع اقتصادی و عدم ترقی علمی اشاره دارد که در فقدان دولت قدرتمند ریشه داشت. او غیرمستقیم بیان داشته است که جامعه به لحاظ روانی آماده تحول دموکراتیک به شیوه اروپا نیست، زیرا آنچه در کشور می‌گذرد، مانع تحقق دموکراسی است. وی نیز همه تقصیرها را متوجه اساس مملکت‌داری و سلطنت دانسته است.

در راستای تبیین فضای نامنی در کشور ثقة‌الاسلام تبریزی نویسنده رساله لالان نیز درباره اهداف اصلی مشروطه به دو اصل تأکید کرده که مشروطه را از گفتمان دموکراسی دور، و بر دغدغه نامنی تأکید کرده است و می‌نویسد: ملت دو چیز می‌خواهد سلطنت و شوکت اسلام و دیگری بقای ملک ایران. بعد ادامه می‌دهد، مشروطه‌طلبان باید حسن مشروطه را برای ملت حسی کنند. اگر مشروطه ندهند و ائتلاف میان ملت و دولت حاصل نشود، دایره فساد وسعت گرفته و تمامی مملکت پامال تاخت‌وتاز و عدم امنیت می‌شود (ثقة‌الاسلام تبریزی، ۱۳۸۹: ۳۹-۳۸). در واقع حسی کردن مشروطه به این معنا بود که اگر مشروطه به نظم و امنیت نینجامد، محاسن انتزاعی آن در مملکتی آشفته چه فایده‌ای خواهد داشت. در نامه‌ای^۱ به تقی‌زاده که خود از منادیان گفتمان دموکراسی در دوران مشروطه بود، از تسامح و تعلل حکومت و بازار دسته‌بازی و به‌هم‌ریختگی مملکت یاد شده و ادامه می‌دهد، ما مشروطه شده‌ایم که خلاف شرع ننماییم (افشار، ۱۳۸۵: ۴۳-۴۲).

در مجموع مطالب مذکور در مورد مخدوش‌شدگی نسبت مشروطه و دموکراسی موجب می‌شود تا از اصطلاح بیگانگی زبانی برای فهم این وضعیت بغرنج کمک گرفت. در واقع بیگانگی زبانی به‌عنوان بخشی از معمای پیچیده بحران نامنی موجب شد گاهی نیروهای اجتماعی عصر مشروطه بر سر حق مالکیت معنای غالب به مخالفت‌خوانی ضد یکدیگر پردازند و از این طریق به تشدید نامنی‌ها کمک کردند. به عبارت دیگر بخشی از

۱. نامه شماره ۲۲. نویسنده نامه از رجال سیاسی محلی است و نامعلوم.

«خشونت‌های اجتماعی عصر مشروطه ناشی از بیگانگی زبانی ما با مفاهیمی بود که در آن عصر بیان می‌شد» (ره‌دار، ۱۳۸۴: ۳۳۷-۳۳۶). اساساً برخی از وجوه نامتعارف مشروطه از جمله ارزش‌های دموکراسی نمی‌توانست مورد استقبال عمومی قرار گیرد، زیرا شرایط آن روزها در فرایندی از بحران نامنی قرار داشت که به تعبیر ناصر تکمیل همایون به دوره گذار از عدالت‌خواهی تعبیر می‌شود. عدالت‌خواهی به معنای عبور از شرارت و یک فراخوان تظلم‌خواهی عمومی بود که در تفسیر آن نمی‌توان از آن تلقی دموکراتیک داشت. عدالت به معنای حفاظت از جان و مال افرادی بود که در غیبت دولت مرکزی و در فضای زورگویی‌ها موجب استیصال افراد بی‌پناه شده بود. تکمیل همایون در تبیین عدالت به واژه آزادی پناه برده است و می‌نویسد: در دوره مشروطه‌خواهی واژه آزادی و مفهوم آن، گاه موجب وحشت می‌شد. مراد از حریت در مشروطه آزادی خلق در هرگونه زورگویی بود (تکمیل همایون، ۱۳۸۴: ۱۲۴-۱۲۵).

به‌طور کلی این آشفتگی‌های مفهومی موجب تخلیه مفاهیم از معانی اصلی خود می‌شدند. مهم‌ترین پیامد آشکار آشفتگی‌های ذهنی، صف‌بندی‌ها و تراکم و تقاطع منافی بود که حاصلی جز فروپاشی انسجام اجتماعی نداشت. اگرچه این بیگانگی و دوگانگی‌ها فرصتی برای رشد آگاهی و تمهید دموکراسی بود، در عصر مشروطه تنها به شارژ کردن فضای التهاب و نامنی انجامید. در چنین شرایطی بود که اراده‌ای جمعی پذیرفت که مشروطه باید ابتدا به اصلاح دولت فرسوده مرکز پردازد و نه اصلاح جامعه. با این تفسیر، نامنی، گفتمانی را بر همه تحمیل کرد که حاصل آن نجات ایران از وضعی مخمضه‌آمیز بود. گفتمانی که انگیزه آن را ظلم و بی‌عدالتی و گردن‌کشی اشرار و مداخله آشکار اجنبی به‌بار آورده بود. بنابراین ایده دولت مقتدر در تاریخ مشروطه بی‌ریشه نبود، بلکه این گفتمان از ابتدا در نهاد و اعماق تحولات عمومی عصر مشروطه وجود داشت. متغیر نامنی به ضرورت آن به‌عنوان یک اولویت دمید و راه را برای غلبه خود و به حاشیه راندن گفتمان نیم‌بند دموکراسی گشود.

۲. دغدغه نامنی به‌عنوان اولویت همگانی در عصر مشروطه

این قسمت مهم‌ترین بخش مقاله از نظر اثبات فرضیه نامنی است. از ۱۰۰۰ سند انتخاب‌شده، مشخصاً ۴۸۸ سند به وقایع نامنی پرداخته است. این اسناد اغلب از مراکز اسناد وزارت امور خارجه / مجلس شورای اسلامی و مرکز اسناد ملی ایران گردآوری شده است. اسناد مذکور در یک بازه زمانی از ۱۳۱۹ قمری تا سال‌هایی پس از سقوط پهلوی اول بررسی شده است. اسناد مطالعه‌شده از حدود ۱۹۰۰۰ سند در موضوع نامنی بر پایه شاخص‌های قتل / غارت / شرارت / تجاوز / راهزنی... از حدود ۶۰ شهر ایران به‌صورت رندومی استخراج شده است. تحلیل

محتوای اسناد نیز براساس شاخص اقتدار دولت در مواجهه با ناامنی‌ها صورت گرفته است. چنانکه گفته شد آستانه ناامنی به حدی بود که دولت مشروطه، قادر به کنترل امور نبود و انجمن‌ها کنترل امور را در دست گرفتند. طالبوف ضمن هشدار در مورد آینده خطرناک ایران و نقش انجمن‌ها در ناامنی می‌نویسد: بنده همراهی در عقاید دیوانه‌وار انجمن‌ها ندارم. مصلحت نیست این فقره را اسباب منازعه خانوادگی قرار داد...^۱ (اداره اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه، ۱۱۳-۱۱۳-۶-۶-۱۳۲۵-ق). بر این اساس در برخی گزارش‌ها از رفت‌وآمد متمولین شهر با محافظ یاد شده است (اداره اسناد و تاریخ دیپلماسی، ۱۱۱-۱۱۱-۶-۶-۱۳۲۵-ق). از اتفاقات ناخوشایند، تعدی‌هایی بود که نسبت به ایرانیان خارج از کشور یا در نواحی مرزی از سوی اشرار یا توسط کارگزاری‌های دولت ایران یا انجمن‌ها صورت می‌گرفت. بیشتر این گزارش‌ها در مورد تعرض به حقوق افراد، دستبرد اموال، قتل و تهدید به اخراج افراد بود (اداره اسناد و تاریخ دیپلماسی، ۹۴-۹۴-۱۱-۱۱-۱۳۲۷-ق). در واقع انجمن‌های ایالتی و ولایتی با شکستن اقتدار دولت مرکزی از فضای ناامن و ناتوانی دولت و مجلس به سود خود یا بهره می‌بردند یا فضا را به کنترل خود درمی‌آوردند و بر بی‌نظمی‌های موجود می‌افزودند. در اسناد سال ۱۳۲۷-ق/۱۲۸۷-ش. در مورد تعرض و نقض قانون از سوی انجمن‌ها گزارشی به دست آمد که از ضعف دولت در تأمین امنیت حکایت داشت. برای مثال در گزارشی از دخالت انجمن اخوت در امور کارپردازی که خلاف قانون مشروطیت بود، یاد کرده است (اداره اسناد و تاریخ دیپلماسی، ۲۳۰-۲۳۰-۱۱-۱۱-۱۳۲۷-ق).

مهم‌ترین ویژگی سال ۱۳۲۸-ق/۱۲۸۸-ش. این است که می‌توان شاهد افزایش همبستگی بین دو متغیر فقدان اقتدار دولت با تعداد یاغیگری‌ها بود. برخی گزارش‌ها از بازگشت ارتجاع خبر داده‌اند. روزنامه *فراتکفورتر* می‌نویسد: سلطنت مشروطه نشان داد نمی‌تواند مملکت را از باتلاق بیرون بیاورد. در اثر اغتشاشات داخلی دولت و مجلس اقتدار خود را از دست دادند. دیگر کسی نمی‌فهمد آن قوه که بتواند انتظام عمومی را نگاهداری نماید کدام است (اداره اسناد و تاریخ دیپلماسی، ۴۸-۴۸-۱۵-۱۵-۱۳۲۹-ق). از ویژگی‌های دیگر دوران مشروطه، اقدامات خودسرانه حکام محلی بود. در این دوره اقدام خودسرانه شهرها از جمله مداخله رئیس نظمی در امور عدلیه/ غارت اموال ایرانیان و ظلم و تعدی به آنان به‌عنوان گزارش ویژه را می‌توان برشمرد تا متوجه ضعف دولت در حمایت از مردم شد. گزارش روزنامه پلیس ایران می‌نویسد: ریاست عدلیه به‌واسطه مداخله نظمی در امورات عدلیه استعفا داده و امورات عدلیه تعطیل شده است (سازمان اسناد ملی ایران، ش ۵۳، ۴، ۵-۱۳۲۷-ق). در گزارش دیگری روزنامه قزوین در مورد تسلط اشرار بر دستگاه عدلیه می‌نویسد: «حق نظارت و رفع ظلم از مظلوم از میان رفته است. بفرمایید

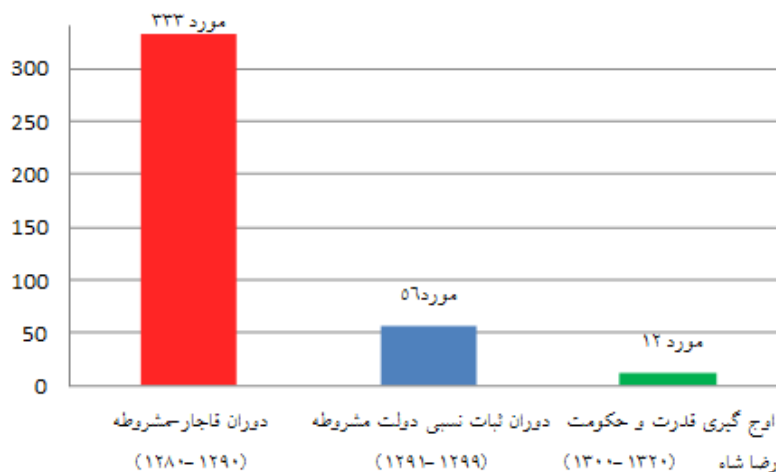
۱. به دلیل محدودیت مقاله، خلاصه سند یا بخشی از نکات مهم سند آورده شد.

کار از ما ساخته نیست که ما آواره‌ها فکر کار خود باشیم. یک روز می‌گویند نظمیہ تعطیل است. یک روز می‌گویند راپورت مفقود شد...» (مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ش ۴۹: ۴، ۱۳۲۸ ق.). در گزارشی با طرح این پرسش که آیا دیدن این نوع اجحافات باعث یأس خلق نمی‌شود؟ درخواست مردم برای رفع نامنی با بی‌اعتنایی وکلای پارلمان، مواجه می‌شود (مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی ک ۱۱/۱۲-۱۳۲۹ ق.).

در گزارش زیر ضعف اقتدار دولت در برابر مخالفان به طرزی جالب به نمایش گذاشته شده است. گزارش با این عنوان که در ایالات کسی جرأت اظهار مشروطه‌خواهی نداشت، ادامه می‌دهد که چون دولت با توان کافی نیروی نظامی برای برقراری نظم و سرکوب اشرار و مخالفان مشروطه نفرستاد، آنان ملت و دولت را دچار چندین میلیون خسارت و قتل نفوس و ناموس شدند (اداره اسناد و تاریخ دیپلماسی، ۱۷۳-۴۷-p-k۲۴-۱۳۲۹ ق.). بی‌عدالتی در دستگاه عدلیه از مصادیق بارز گزارش‌ها بود. بر این اساس عدالت‌خواهی در مشروطه بیش از هر موضوع دیگری موضوع شکایت‌ها بود. این گزارش خطاب به مجلس در خصوص نفوذ در عدلیه آورده است: حالیه که موقع احقاق حق تمام مظلومین رسیده حاجی امیرتومان حکم بانفصال عدلیه نموده است. چه موقع باید اساس ظلم برجیده و بساط عدل گسترده شود (مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ۰۲۱۵۶۲۵۰۰۰۱۰۱۳۰۴۷۰، ک ۲۵/۱-۱۳۲۹ ق.). اغتشاش و تجاوز در داخل و خارج چنان روزافزون بود که در گزارشی از ناممکن بودن تشخیص خائن و خادم یاد شده است؛ در این گزارش خطاب به وزارت امور خارجه آورده است: واقعاً از تهاجم انواع بلیات و تجاوزات خارجی و داخلی به مملکت انسان حیران است. از یک طرف قشون خارجه و از طرفی دیگر اشرار داخله هر ساعتی نیرنگ و شعبده می‌بازند. آیا دولت خادم را از خائن تمیز می‌دهد یا نه؟ (اداره اسناد و تاریخ دیپلماسی، ۲۴-۳۴-p-k۲۵-۱۳۳۰ ق.).

تجزیه و تحلیل نامنی‌های عمومی نشان می‌دهد، شاخص اعمال حاکمیت بر شهرهای دور و نزدیک و بر گروه‌های ایالات و اشرار و بر بخش‌های اداری چون عدلیه به نهایت ضعف رسیده بود. ناتوانی در برقراری نظم به‌ویژه در شهرها نشانه بارز این ضعف بود. سلطنت گاه به این ضعف اساسی خود واقف بود، چنانکه در آغاز مشروطه‌خواهی، وقتی گزارشی از شورش در یکی از شهرهای ایران به عین‌الدوله می‌رسد، در واکنش می‌گوید: تقویت حکومت لازم است. باید این حاکم سوار و سرباز داشته باشد تا مردم از ترس حکومت، اقدام به کارها نکنند (سازمان اسناد ملی، ۱۲۸۴، ش ۸۰۰۰-۲۹۶). در مجموع همه گزارش‌ها از سال ۱۲۸۲ تا ۱۲۸۹ ش. (۱۳۲۱ تا ۱۳۲۸ ق.) حکایت از ناکارآمدی و انفعال دولت داشت. دولت قادر به احقاق حقوق افراد در دستگاه عدلیه نبود. عدم اقتدار دولت به اندازه‌ای بود که تاجران و اعیان برای حفظ جان و مال خود مجبور به استخدام افراد برای مراقبت از خود شدند. بررسی کارنامه عملکرد دولت در

حوزه امنیت چه در دوران مشروطه و چه پیش از آن، مشروطه خواهان را به این سمت سوق داد که باید برای خروج از بحران ناامنی به تأسیس و تقویت دولت مرکزی بیندیشند. در ارزیابی وضعیت ناامنی در فاصله سال‌های ۱۲۹۴ تا ۱۲۹۸ ش. (۱۳۳۳ تا ۱۳۳۷ ق.) تنها ۱۲ مورد گزارش از پنج شهر به دست آمد. البته این سال‌ها مصادف با روی کار آمدن رضاخان در نیروی قزاق و تقویت دیویزیون قزاق و نیروی نظامی است که موتور محرک تأسیس دولت مقتدر بود. در سال‌های ۱۳۰۰ تا ۱۳۰۹ ش. (۱۳۳۹ تا ۱۳۴۸ ق.) تنها ۱۰ مورد گزارش ناامنی به دست آمد. برای درک بهتر ناامنی، چند سالی از اوایل حکومت رضاخان نیز بررسی می‌شود تا نشان داده شود مهم‌ترین ضرورت تاریخی ایران چگونه با تأسیس دولت مقتدر تحقق یافت. تعداد موارد ناامنی در این دوره، در منحنی آماری حدی از مطلوبیت امنیت را نشان می‌دهد. نمودار ذیل وضعیت کمی ناامنی در سه دوره را نشان می‌دهد.



شکل ۱. گزارش تعداد موارد ناامنی در سه دوره: ۱. قاجار ۲. سلطنت مشروطه ۳. رضاشاه

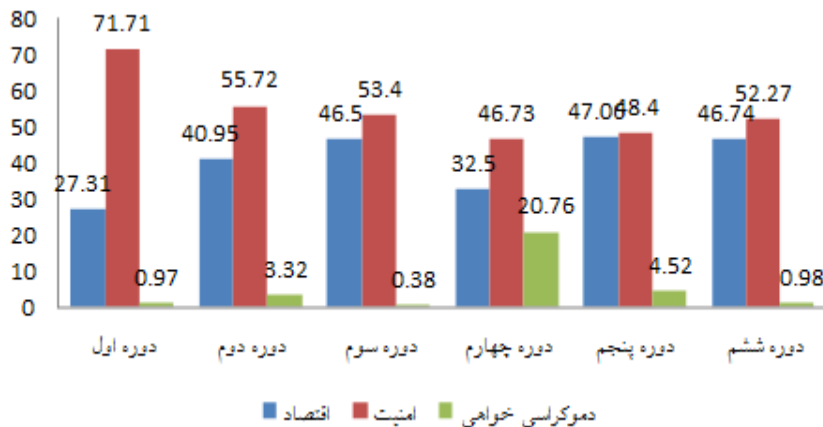
۳. پایش پارلمان عصر مشروطه آزمونی برای دموکراسی خواهی

در این بخش برای اینکه مشخص شود مجلس به چه موضوعاتی در عصر مشروطه می‌پرداخت، صورت‌جلسات مجلس بازبینی شده است. این بازبینی به دو دلیل صورت گرفته است: اولاً، اعتبارسنجی مجددی بر گزارش‌های قبلی در خصوص ناامنی است؛ دو اینکه، بعد از بررسی وضعیت اقتدار دولت در بحران ناامنی، باید دید پارلمان عصر مشروطه چقدر خود در موضوع بحران ناامنی درگیر بود و ضعف مجلس در این دایره گسترده بحران اقتدار مملکت‌داری، چه وضعی داشت؟ پیش از بررسی صورت‌جلسات مجلس ابتدا دو گزارش در مورد جایگاه اقتدار مجلس و ناتوانی آن در برابر ناامنی ارائه می‌شود. بر این اساس به نقل از

روزنامه پترزبورغ^۱ به صراحت به بخشی از ضعف مجلس ایران پرداخته شده است: مجلس از عهده کارها بر نمی‌آید. در این مدت مجلس می‌توانست بیشتر از اینها کار کند ولی سؤال و جواب با اشخاصی که به مجلس مراجعه می‌کردند و اصلاح اغتشاشات مانع بود که بیش از این کار بکند (اداره اسناد و تاریخ دیپلماسی، ۱۳۷۱-۱-۲۶-۶۸-k۸-۱۳۲۵-ق). در تلگرافی از یزد نیز ناتوانی مجلس در ماجرای غارت مردم آمده است؛ تأسیس مجلس برای آن بود تا جان و مال ملت محفوظ باشد. سپس خطاب به مجلس آمده است؛ مگر ما رعایا صاحب نداریم (اداره اسناد و تاریخ دیپلماسی، ۱۳۳۲-۱۶-۳۷-p۳۷-k۲۴-۱۳۳۲-ق).

بازخوانی عملکرد مجلس نشان می‌دهد در تأمین حداقل نیازها ناکام ماند. به نظر می‌رسد بعد از یأس عمومی از سلطنت و دولت مرکزی در کنترل نامنی، بخشی از انتظارات عمومی در تظلم‌خواهی‌ها به مجلس معطوف شد. اما مجلس ناتوان‌تر از آن بود تا به‌عنوان آلت‌رناتیو دولت مرکزی، بار مبارزه با نامنی‌های عمومی را به دوش بکشد. در واقع مجلس خود نیز دچار نارسایی جدی بود که جای بررسی آن در اینجا نیست. به‌طور خلاصه می‌توان گفت مجلس از همان ابتدا در دور اول به شیوه انتصابی شکل گرفت. مجلس برخلاف دولت مرکزی حتی از داشتن نیروی نظامی برای حفاظت از خود محروم بود. بنابراین در رسیدگی به نامنی‌ها کارایی نداشت. به این سبب مردم از مجلس و مشروطه ناامید شدند. اگر مجلس مقتدرانه به کاهش نامنی‌ها کمک می‌کرد، احتمالاً طرح دولت قوی به تعویق می‌افتاد. اما تاریخ بحرانی ایران در این دوره کم‌حاصله‌تر از آن بود تا ایده دولت قوی را روی میز تاریخ بحرانی ایران نگذارند. همان‌گونه که گفته شد برای اثبات میزان تمرکز مجلس به دو حوزه نامنی و دموکراسی، مصوبات شش دوره از مجلس بررسی شد. حاصل مطالعات (شکل ۲) نشان می‌دهد جهت‌گیری آن با دموکراسی هیچ‌گونه قرابتی نداشت. به این ترتیب با کمی دقت در نمودار زیر می‌توان دریافت حوزه نامنی بیش از دموکراسی وقت مجلس را به خود اختصاص داده بود. در مجموع این ارزیابی دو نتیجه داشت: یک: شکاف زیادی بین حوزه نامنی با حدود ۵۳ درصد با دموکراسی با اندکی بیش از پنج درصد وجود داشت. بنابراین آمار نشان می‌دهد رویکرد مجلس با دموکراسی به‌عنوان خواست اصلی مشروطه همخوانی نداشت؛ دوم: ملاحظه آمار (شکل ۲) نشان می‌دهد حوزه اقتصادی و نامنی بیش از دموکراسی مورد توجه بود. همین موضوع، ایده تقویت دولت قوی را موجه کرده است. به هر حال نامنی قربانیان زیادی را گرفت، اما دو قربانی بیش از همه در محضر تاریخ ایران برای طرح اصلی آینده دولت قوی جنبه تقدس داشت؛ سرکوب مجلس و بی‌فایده‌گی و ناکارآمدی سلطنت مشروطه.

۱. در سند به این نام خوانده شد.



شکل ۲. درصد توجه مجلس به سه حوزه امنیت، اقتصاد و دموکراسی خواهی

۴. ناامنی و راهکار تأسیس دولت قوی

بخش نهایی با این سؤال به پایان می‌رسد که چرا ایده دولت مقتدر ایده پیروز در این ماراتن تاریخی ناامنی بود؟. برای پاسخ به آن لازم است ابتدا دیدگاه‌های برخی صاحب‌نظران در مورد ضرورت تقویت دولت قوی ارائه شود. سپس به بخشی از اقدامات اساسی دوران حکومت رضاشاه که ضربات آخر در تضعیف و به حاشیه رفتن بیشتر دموکراسی را وارد کرد، اشاره خواهد شد. در حقیقت اکنون که ناامنی، گفتمان دولت مقتدر را به‌عنوان گفتمان عمومی به میدان آورد و گفتمان دموکراسی را به حاشیه راند، پس از آن این بار ایده دولت‌سازی عموماً و دستگاه دولت‌سازی رضاشاه خصوصاً برای همیشه موضوع دموکراسی را به محاق فراموشی سپرد. از این‌رو بررسی چند اقدام اساسی و ماهیت و جهت‌گیری این اقدامات نشان می‌دهد چگونه دیگر جایی اساساً برای دموکراسی در تاریخ سیاسی معاصر ایران باقی نماند. برعکس دولت مقتدر یگانه هدف در خود شناخته شد.

به نظر می‌رسد همگام با مردم و نخبگان، تحولاتی در درون نیروهای نظامی برای تحقق ایده دولت مقتدر در جریان بود که به بخشی از آن اشاره کوتاهی می‌شود. بر این اساس برخی معتقدند با توجه به شرایط بحران گسیختگی، کودتا امری ناگزیر بود. در واقع تشکیل یک دولت مرکزی مورد توجه اصلاح‌طلبان، ملیون و مردم بود (مصلی‌نژاد، ۱۳۸۳: ۱۵۴). حسین مکی در بخشی از اثر خود با عنوان کودتا برای جلوگیری از کودتاها می‌نویسد: هرج و مرج و آشفتگی بی‌حد و حساب و فقر خزان و ضعف روحیه ملت و احساس زبونی و عجز از اداره کشور قیافه کریه خود را نشان داده، اصلاح از راه عادی ممتنع به نظر می‌رسید (مکی، ۱۳۵۸: ۱۳۷-۱۳۶). بهار معتقد است، کمال مطلوب همه پیدا شدن دولت فعال و بادوامی بود که نظم و نسقی

به کارها بدهد و از هرج و مرج جلوگیری کند. این فکر ده سال بود در مغزها جای کرده بود (بهار، ۱۳۵۷، ج ۲: ۳۰). کاتوزیان در مقاله‌ای با عنوان «مشروعیت سیاسی و پایگاه اجتماعی رضاشاه» چنین می‌نویسد: رضاشاه زمانی قزاق‌ها را در کودتای ۱۹۲۱ رهبری کرد که کشور در اثر یاغی‌گری و جنگ‌های مسلحانه داخلی احتمالاً رو به قهقرا بود (Katouzian, 2003:15). آبراهامیان در مورد ضرورت آمدن رضاخان می‌نویسد: موضوعاتی که انبوه آدم‌ها را به خیابان‌ها کشاند، دیگر نه امور مربوط به حقوق مشروطه، مسائلی حول تمامیت ارضی و یکپارچگی ملت بود (آبراهامیان، ۱۳۹۴: ۴۸).

کرونین در مقاله‌ای با عنوان «ملی‌گرایی» در پی آن است تا نشان دهد نخستین پایگاه حامی ایده دولت قوی در ژاندارمری شکل گرفت. وی می‌نویسد: از نظر بسیاری، مشروطیت به این معنا بود که اصلاح دولت و ایجاد یک حکومت مقتدر که بر عقب‌ماندگی ایران فایق آید، هدفی بنیادی بود (کرونین، ۱۳۸۷: ۷۵-۷۴). کرونین در اثر دیگری در بخشی با عنوان بررسی قزاق‌ها می‌نویسد: در فاصله سال‌های ۱۲۸۵ تا ۱۲۹۹، شاخص استقلال‌خواهی، ملی‌گرایی و احساس حقارت ملی در میان افسران رده بالای ایرانی نضج می‌گیرد. وی با اشاره به واقعه به توپ بستن مجلس می‌نویسد: به نظر می‌رسد حدود چهارصد نفر از قزاق‌های بریگاد، به تدریج این تشکیلات را ترک کردند، زیرا ترجیح می‌دادند که در کنار صاحب‌منصبان روسی باقی نمانند (کرونین، ۱۳۷۷: ۱۱۳). کرونین در ادامه تحلیل خود از ظهور گروهی از افسران ایرانی حامل ایدئولوژی ملی‌گرایانه یاد می‌کند که ریشه‌های آن را باید در تحقیر از سوی اجنبی جست‌وجو کرد. در این خصوص وی به نقل از مشیرالدوله رئیس‌الوزراء می‌نویسد: روس‌ها عادت داشتند با ایرانی‌ها مثل سگ رفتار کنند و از اعتراضات ملایم دولت ایران می‌رنجیدند (کرونین، ۱۳۷۷: ۱۴۹). مدتی پس از اخراج روس‌ها از دیویزیون قزاق صاحب‌منصبان ارشد [ایرانی] آن مانند بره‌های گمشده رفتار می‌کردند (کرونین، ۱۳۷۷: ۱۵۵-۱۵۱). شایان ذکر اینکه بره‌های گمشده چگونه می‌توانستند با دموکراسی‌خواهی، میانه‌ای داشته باشند. تحقیر اجنبی / پایمال شدن عزت نفس ملی جز با دولت مقتدر تسکین نمی‌یافت. به عبارت دیگر، این چوپان مقتدر بود که می‌توانست به سرگردانی بره‌ها پایان دهد.

نیکی کدی ضمن اشاره به مصائب ناشی از جنگ برای ایرانیان می‌نویسد: گسترش ناآرامی در ایالات، احساسات ملی‌گرایی را در ایران تشدید کرد و چنان آرزو می‌کردند که یک حکومت مرکزی مقتدر بر سر کار آید تا در برابر قدرت‌های خارجی بایستد و شورش‌ها را فرو نشاند (کدی، ۱۳۸۱: ۱۲۲-۱۲۱). در مقاله‌ای به قلم قدس با عنوان «ناسیونالیسم و رضاشاه»، در ترسیم وضعیتی از ایران تا پیش از کودتای رضاخان آمده است، بعد از جنگ جهانی اول، ایران به‌عنوان یک هویت مستقل از هم متلاشی شد. جنبش‌های خودمختار استان‌ها در حال تشکیل

ادارات محلی بودند که روزگاری جزء حق ویژه تهران بود. بسیاری از مشروطه‌گرایان مشهور که روزگاری از انجمن‌ها و شوراهای محلی حمایت می‌کردند، شاهد به خطر افتادن موجودیت ایران به دست دولت‌های محلی و خودمختار بودند (Ghods, 1991: 35). با این توضیحات، همه گفت‌وگوها به سمت ایده ایران قوی پیش رفت و اگر هم گفتمانی نیم‌بند از دموکراسی وجود داشت، ابتدا به دست غول ناامنی و سپس در سایه دولت قوی از بین رفت. گویا در مخیله ایرانیان تغییر بنیادین ساختار نظام پادشاهی جایی نداشت. بنابراین با توجه به این دیدگاه‌ها به نظر می‌رسد دولت مقتدر انگیزه‌ای بود که موجب تحرک جنبش خفته افسران قزاق ایرانی شد. بهار آنقدر حکومت مقتدر را مهم می‌داند که به تعبیر خودش دیکتاتوری غمخوار را حتی اگر شده است باید آن را از چوب تراشید (خلیلی و شکر، ۱۳۸۶: ۱۸۴).

پس از تأسیس دولت مقتدر، اقداماتی که در ادامه برنامه توسعه و تمرکز در ارتش/آموزش و اقتصاد به‌عنوان سه مؤلفه مهم دولت قوی انجام گرفت، به پس راندن بیشتر دموکراسی انجامید. بی‌شک نهاد ارتش در مدرن‌سازی سایر نهادها پیشگام بود. در واقع ارتش نوین را ستون فقرات دولت جدید در ایران معرفی کرده‌اند. وقتی دولت درصدد مقابله با قدرت‌های محلی برآمد، چاره‌ای جز تقویت ارتش و اختصاص منابع به آن نداشت (سینایی، ۱۳۸۴: ۳۳۲). کرونین اصلاح سیستم مالی ایران، افزایش درآمدهای دولت و اصلاح مالیات‌ها، بانکداری و تحرک بخشیدن به منابع با هزینه‌های دولتی برای پروژه‌های مهم، خرید تسلیحات، جاده‌سازی و راه‌آهن را به‌عنوان ستون فقرات نظم جدید و توسعه بوروکراسی در این راستا دانسته است (Cronin:2003p. 2).

احمد اشرف از منظر اقتصاد سیاسی به شرح تغییراتی می‌پردازد که موجب به حاشیه راندن دموکراسی و تقویت دولت مطلقه شد. وی می‌نویسد: مجموعه‌ای از تلاش‌ها برای صنعتی کردن کشور موجب شد تا دولت مالک ۸۰ درصد از بزرگ‌ترین کارخانه‌ها شود. به عبارت دیگر دولت از همان ابتدا اقتصاد را قبضه می‌کند (Ashraf, 1969: 71). بدین معنی که یکی از مهم‌ترین مبانی دموکراسی با واژگونی مسیر اقتصاد از میان رفت. شواهد نشان داد سیاست‌های آموزشی این دوره اغلب در راستای طرح دولت قوی بود. بررسی نظام آموزشی دوره رضاشاه می‌تواند از این نظر مفید باشد که تا چه حد به تقویت مؤلفه‌های دولت‌سازی کمک کرد. سیاست آموزشی رضاشاه برای دستیابی به ایران جدید بر دو پایه تمرکزگرایی و ناسیونالیسم استوار بود. مقایسه بودجه آموزش با بودجه نیروی نظامی نشان می‌دهد، چرا دموکراسی به حاشیه رانده شد. امور نظامی و امنیتی یک‌سوم تمام بودجه ملی را جذب کرد که چهار درصد از بودجه تخصیص یافته به آموزش، سنگین‌تر بود. تمام منابع به نیروی نظامی، به‌عنوان هدف اصلی رضاشاه برای ساخت دولت قوی اختصاص داده شده بود. این نظام آموزشی اساساً به

نیروی انسانی پرسشگر، کنجکاو و منتقد اعتقادی نداشت (Matthee, 1993: 334-335). ویژگی‌هایی چون نخبه‌گرایی / تمرکزگرایی / ملی‌گرایی به‌عنوان مؤلفه‌های نظام آموزشی عصر رضاشاه بیشتر به تقویت دولت انجامید و از پا گرفتن و قد کشیدن دموکراسی ممانعت کرد. در مقاله‌ای با عنوان «همانند یک دولت دیدن» سعی شده است تا با تحلیل تاریخ‌نگارانه^۱ نشان داده شود چگونه پروژه دولت‌سازی موجب به حاشیه رفتن دموکراسی شد. این منبع می‌افزاید، در مدرنیزاسیون، الیت تکنوکرات پهلوی، جامعه را همانند یک شیء و نه یک مشارکت‌کننده می‌دید (Schayegh, 2010: 37-38).

کرونین در مورد سنت‌های موجود در مشروطیت می‌نویسد: مشروطه تجسم دو سنت کاملاً متمایز بود؛ اولی سیاست مردمی با جنبه‌های قوی اطاعت که در کامل‌ترین صورتش در تظاهرات و بست‌نشینی‌ها ایجاد شد؛ دوم سنت نخبگان دولت‌ساز که عمدتاً از طریق رفرم نظامی خود را معرفی می‌کرد. اما این دو سنت خود را در ترکیبات متفاوتی از الیت / زیردست / رسمی / مردمی و مرکزی - محلی نشان داد. این دو سنت، تجسم دو مفهوم متفاوت از سازمان سیاسی بود که از یک سو ملی‌گرایی متمرکز و سکولار از بالا به پایین را نمایندگی می‌کرد و از سوی دیگر، تمرکزگریزی / خودمختاری و محلی‌گرایی را تقاضا می‌کرد. این تنش در سراسر عصر مشروطه وجود داشت (Cronin, 2010: 8). به این ترتیب باید گفت ظهور رضاشاه غلبه سنت اقتدارگرایی بر دموکراسی به‌عنوان یکی از دو سنت مشروطه بود.

نتیجه

بازخوانی اسناد مشروطه نشان داد مشروطه را نمی‌توان با دموکراسی یکسان گرفت. مفاهیم حاکم بر اسناد تظلم‌خواهانه از وجود دغدغه نامنی و نجات کشور از بحرانی عمومی حکایت داشت. بنابراین تلاش برای خروج از این وضعیت و تقویت دولت قوی مسیری را می‌طلبید که با دموکراسی همخوانی نداشت. پس از آن نیز تلاش‌های رضاشاه در عرصه اقتصاد، آموزش و ارتش ضمن تثبیت دولت قوی داستان به حاشیه راندن دموکراسی را نهادینه کرد.

در مجموع بحران نامنی به تأسیس دولت قوی در ایران منجر شد، اما چالش هیولایی جدیدی را پیش آورد که به سال‌های آینده تاریخ ایران شکل داد و آن اینکه چگونه می‌توان از هیولای دولت به سود دموکراسی فرار کرد. چگونه می‌توان دولتی قوی توأم با دموکراسی داشت؟ نسل اول مشروطه‌خواهان که از ظلم و ستم اشرار و حکام مرکزی و محلی در عذاب بود، نسل دوم مشروطه از افسران قزاق که از تحقیر عزت نفس ملی می‌رنجید، نسل سوم که از تحقیر سنت تنفر داشت، با نسل چهارمی همراه شده است که چنین نسل متراکمی دیگر نمی‌تواند به نام دغدغه نامنی از دموکراسی پا پس بکشد.

منابع و مأخذ

الف) فارسی

۱. آبراهامیان، یرواند (۱۳۹۴). مردم در سیاست ایران، ترجمه بهرنگ رجبی، تهران: چشمه.
۲. آدمیت، فریدون (۱۳۹۴). فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطیت، به اهتمام سید ابراهیم اشک شیرین، تهران: گستره.
۳. آخوندزاده، فتحعلی (۱۳۵۷). مقالات فلسفی، ویراسته ح-صدیق، تبریز: ساوالان.
۴. اتحادیه، منصوره؛ نهاندیان، سیروس (۱۳۶۳). سیاق معیشت در عصر قاجار سیاق اول: حکمرانی و ملکداری (مجموعه اسناد عبدالحمین میرزا فرمانفرما) ج ۲ (اسناد سال ۱۳۲۸ هجری قمری)، تهران: تاریخ ایران.
۵. افشار، ایرج (۱۳۸۵). نامه‌های مشروطیت و مهاجرت (از رجال سیاسی و بزرگان محلی به سید حسن تقی‌زاده) (سال‌های ۱۳۲۵ ق به بعد) تهران: قطره.
۶. بهار، محمدتقی (۱۳۵۷). تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، ج ۱ و ۲، انقراض قاجاریه، تهران: امیرکبیر.
۷. بوزان، باری؛ الی و یور، پاپ دو ویلد (۱۳۸۶). چارچوبی تازه برای تحلیل امنیت، ترجمه علیرضا طیب، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۸. ترابی فارسانی، سهیلا (۱۳۸۴). تجار مشروطیت و دولت مدرن، تهران: تاریخ ایران.
۹. ثقل‌الاسلام تبریزی، میرزاعلی (۱۳۸۹). رسائل سیاسی، به اهتمام علی‌اصغر حقدار، تهران: چشمه.
۱۰. خارابی، فاروق (۱۳۸۶). انجمن‌های عصر مشروطه، تهران: مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی.
۱۱. خلیلی، محسن؛ کشاورز شکری، عباس (۱۳۸۶). «اندیشه تأسیس دولت مقتدر مرکزی پس از انقلاب مشروطیت مطالعه موردی: اندیشه‌های ملک‌الشعراى بهار»، دانش سیاسی، سال سوم، ش ۲، پاییز و زمستان.
۱۲. رهدار، احمد (۱۳۸۴). تشیع و مدرنیته، درک نامشروط از مشروطه ایرانی، تهران: مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران.
۱۳. زرگری‌نژاد، غلامحسین (۱۳۸۷). رسایل مشروطیت، ج ۲، تهران: مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی.
۱۴. سینیایی، وحید (۱۳۸۴). دولت مطلقه نظامیان و سیاست در ایران، تهران: کویر.
۱۵. شیرالی، فاطمه (۱۳۸۴). انجمن‌های تهران در عصر مشروطیت، تهران: باران اندیشه.
۱۶. طالبوف، عبدالرحیم (۱۳۵۷). آزادی و سیاست، به کوشش ایرج افشار، تهران: سحر.
۱۷. کدی، نیکو. آر (۱۳۸۱). ایران دوران قاجار و برآمدن رضاخان، ترجمه مهدی حقیقت‌خواه، تهران: ققنوس.
۱۸. کرونین، استفانی (۱۳۸۷). ملی‌گرایی ایرانی و ژاندارمری دولتی در ایران و جنگ جهانی اول؛ میدان نبرد قدرت‌های بزرگ، گردآوری تورج اتابکی، ترجمه مهدی حقیقت‌خواه، تهران: ققنوس.
۱۹. کرونین، استفانی (۱۳۷۷). ارتش و تشکیل حکومت پهلوی در ایران، ترجمه غلامرضا بابایی، تهران: خجسته.
۲۰. مصلی‌نژاد، غلامعباس (۱۳۸۳). جمهوری خواهی رضاخانی در ایران، تهران: قومس.
۲۱. مکی، حسین (۱۳۵۸). تاریخ بیست‌ساله ایران، تهران: امیرکبیر.
۲۲. همایون، ناصر (۱۳۸۴). بررسی مبانی فکری و اجتماعی مشروطیت ایران، (مجموعه مقالات همایش بزرگداشت آخوند خراسانی) تهران: مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی، دانشگاه تهران.
۲۳. مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی ایران.
۲۴. سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران.
۲۵. اسناد و صورت‌جلسات شش دوره مجلس شورای ملی، نشر کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
۲۶. روزنامه اخوت تبریز، زین‌العابدین، سال اول، ۴ ذی‌الحجه، ۱۳۲۴، ش ۲، ص ۲.

ب) خارجی

27. Ashraf, A., (1969). "Historical Obstacles to the Development of a Bourgeoisie in Iran", *Iranian Studies*, 2(2-3), pp.54-79.

28. Cronin, S. ed., (2003). **The making of modern Iran: state and society under Riza Shah**, 1921-1941. Routledge.
29. Cronin, S., (2010). *Soldiers, Shahs and Subalterns in Iran: Opposition, Protest and Revolt, 1921-1941*. Springer.
30. Ghods, M.R., (1991). "Iranian Nationalism and Reza Shah. *Middle Eastern Studies*", 27(1), pp.35-45.
31. Katouzian, H, (2003). "Riza shah's political legitimacy and social base", in Cronin, S. ed., **The making of modern Iran: state and society under Riza Shah**, 1921-1941. Routledge.
32. Katouzian, H., (2012). **Iranian history and politics: the dialectic of state and society**. Routledge.
33. Matthee, R.,(1993). "Transforming dangerous nomads into useful artisans, technicians, agriculturists": education in the Reza Shah period. *Iranian Studies*, 26(3-4), pp.313-336.
34. Schayegh, C., (2010). "Seeing Like a State: Aessay on The Historiography of Modern Iran", *International Journal of Middle East Studies*, 42(01), pp.37-61.